روزنامه شرق

شنبه ۱۲ آذر ۱۴۰۱ • ۸ جمادی‌الاول ۱۴۴۴ • ۳ دسامبر ۲۰۲۲ • سال بیستم • شماره ۴۴۳۶ • ۱۲ صفحه • ۱۰۰۰۰ تومان

هشدار یک کارشناس حوزه آب

فقط ۲ سال برای جبران کم‌آبی کشور فرصت داریم

۱۰

از تبدیل بی‌حجابی به تخلف تا محرومیت‌های اجتماعی برای جرم‌زدایی

تعیین تکلیف مسئله حجاب در ۱۵ روز آینده

۲

جوکار، نماینده مجلس در گفت‌وگو با «شرق» پیشنهاد داد

کاندیدای ریاست‌جمهوری معاون اول و کابینه را از ابتدا معرفی کند

۲

گفت‌وگو با فرشاد اسماعیلی، پژوهشگر حوزه کار، درباره ابعاد واگذاری بانک رفاه به بخش خصوصی

ازبین‌بردن سرمایه بین نسلی کارگران

۸

در «شرق» امروز می‌خوانید: اختلاف‌ها و اشتراک‌های پاریس و واشنگتن نمایان‌تر می‌شود، مفتون امینی شاعر دریاچه‌ها درگذشت، آغاز رقابت‌های یک‌هشتم نهایی جام جهانی؛ و دوباره لیونل مسی...

سرمقاله

سیاست بدون اصلاح‌طلبان

احمد غلامی

رادیکالیسم موجود، واکنشی است به محافظه‌کاری و اصلاح‌طلبی که در چهار دهه گذشته گفتمان غالب در سیاست ایران بوده است. اگر ویژگی معترضان رادیکال‌بودن آنها باشد، محافظه‌کاری در سنت اصولگرایی جای می‌گیرد و جای اصلاح‌طلبان هم از پیش معلوم است. اما دولت رئیسی در هیچ‌کدام از این صورت‌بندی‌ها جای نمی‌گیرد. شاید به همین دلیل است که معترضان بدون هیچ برنامه از پیش تعیین‌شده‌ای به این دولت نمی‌پردازند. همین امر موجب شده دولت سیزدهم و حامیان و کارگزارانش این را نشانگر مقبولیت و موفقیت خود قلمداد کنند. این بودن در عین نبودن، فرصت خوبی در اختیار دولت سیزدهم قرار داده است تا هر زمان به هر سمت یا جریانی گرایش پیدا کند. اما اینک مسئله دولت رئیسی این نیست؛ مسئله ابراز بودن و مهم‌تر از آن کسب هویت است. هویتی که نشانگر دولت و وزرایش باشد. اگر بپذیریم همه جریان‌های موجود سیاسی حتی معترضان در رؤیای بازسازی جامعه سیاسی کشورند، ناگزیریم تمایز میان آنان را عیان کنیم؛ چراکه آنان هریک روشی را برای بازسازی جامعه سیاسی با اتکا بر نظریات سیاسی به کار خواهند بست. رادیکال‌ها ضرورتا چپ‌گرا نیستند اما خواهان تغییرات حداکثری‌اند. معمولا رادیکال‌ها آرمان‌گرا هستند؛ ویژگی‌ای که در میان معترضان خیابانی ۱۴۰۱ دیده نمی‌شود. آنان نه‌تنها آرمان‌گرا نیستند، بلکه به‌نوعی آرمان‌گریز و در مواردی آرمان‌ستیزند. رادیکال‌ها انتزاعی می‌اندیشند و خیال‌پردازند اما در نتیجه‌گیری خود منطقی هستند. معترضان کنونی خیال‌پرداز نیستند و دست بر قضا انتزاعی هم فکر نمی‌کنند و به معنای واقعی کلمه، خواهان یک زندگی مطلوب به سبک خود و به دور از هرگونه انتزاع هستند. جامعه‌ای که رادیکال‌ها خواهند ساخت، فعلا وجود ندارد. جامعه آنان از دل شکست جامعه کنونی بیرون خواهد آمد. جهان آنان به‌شدت با وضع موجود مغایرت دارد. این مغایرت همان چیزی است که معترضان بر آن تاکید دارند. آنچه پاشنه آشیل معترضان است، «نه»گفتن به همه ارزش‌های گذشته ملی و دینی است. آنکه در سیاست دست به انکار می‌زند، انکار خواهد شد و آنکه انکار شده، منزوی و مستعد دستکاری از جریان‌های سیاسی بیرون خواهد بود. محافظه‌کاران از آن‌رو در وضعیت موجود منفعل‌اند که اساس تفکرشان سنت‌های جامعه است، نه بینش به‌روز . محافظه‌کاران که باید آنان را به‌مثابه اصولگرایان دانست، نه آگاهانه بلکه به شیوه‌ای سنتی آموخته‌اند همچون نظریه‌پردازان محافظه‌کار بیندیشند. محافظه‌کارِ عاقل معتقد نیست که این دنیا بهترین دنیای ممکن است، او اعتقاد دارد بهترین راهنما برای تغییر و تعدیل مشکلات سیاسی معاصر آگاهی به تجربیات گذشتگان و اطاعت از سنت‌هایی است که از آزمون سربلند بیرون آمده‌اند. محافظه‌کاران (اصولگرایان) به سهولت اسیر گذشته خواهند شد و بینش آنان از آینده در چنبره تجربیات گذشته گرفتار خواهد بود. اصلاح‌طلبان به «اصالت عمل» معتقدند. انسان سیاسی عمل‌گرا، اصلاح‌طلب است منتها از نوع گام به گام آن. اصلاح‌طلبان باور دارند راه درست، حک و اصلاح نظام سیاسی است و نه تفحص مدام در اطراف آن. با این وصف، «اگر چرخ‌ها ناله می‌کنند به آنها باید روغن زد ولی نباید اصول ساختمانی آنها را مورد بررسی قرار داد». آنچه اینک ما در جامعه شاهد آن هستیم، منازعه‌ای است که بین جریان‌های سیاسی رسمی موجود و جریان‌های غیررسمی شکل گرفته است. هریک از این جریان‌ها نافی دیگری‌اند. رادیکال‌ها همچون اصلاح‌طلبان درصدد تغییرند اما از نوع و روش خودشان؛ روشی با تغییرات حداکثری که مغایر با سیاست‌های گام به گام است. رادیکال‌ها اصلاح‌طلبان را خطر بالقوه خود می‌دانند، چون روش آنان نیز بر تغییر استوار است و اصلاح‌طلبان با این روش رقیب جدی برای رادیکال‌ها هستند و اگر صدای رادیکال‌ها امروز بلندتر است صرفا به دلیل جمعیت جوانی است که پا به عرصه سیاست گذاشته است. اما اقناع کسانی که فضای رادیکال را تجربه کرده باشند برای رادیکال‌ها دشوار خواهد بود. از سوی دیگر اصلاح‌طلبان در فضای بازتر می‌توانند از اصلاح‌طلبی گام به گام به سمت اصلاح‌طلبی رادیکال گام بردارند. در چنین وضعیتی آنان ابتکار عمل را از دست رقیبان خود خواهند گرفت. محافظه‌کاران (اصولگرایان) در باورهای خود متعصب‌تر هستند، به همین دلیل نوک پیکان حمله آنان به سمت رادیکال‌ها قرار دارد. پیروزی رادیکال‌ها در منزوی‌کردن اصلاح‌طلبان است. محافظه‌کاران با باورهای راسخ خود می‌توانند در مقابل رادیکال‌ها جامعه را دوقطبی کنند و این مطلوب معترضان است؛ چراکه آنان پیشنهادهای تازه‌تری برای جامعه دارند که موفقیت آنان را تضمین خواهد کرد. مهم‌تر اینکه مقابله این دو جریان تندرو، اصلاح‌طلبان را بیش از پیش منزوی خواهد کرد. این تندروها در یک چیز اتفاق‌نظر دارند و آن چیزی نیست جز حذف اصلاح‌طلبان. در این هنگامه جایگاه دولت سیزدهم نامتعین است. دولت رئیسی با بحران هویتی روبه‌رو است.

ادامه در صفحه ۲

بازخوانی پرونده مدیریت سینمای ایران بعد از انقلاب و سیر سینمای سیاسی طی این دوران در گفت‌وگو با سید محمد بهشتی

قرنطینه‌سازی سینما و سیاستی که مقطعی نماند

عکس: سهند تاکی، شرق

بهناز شیربانی: «سینمای گلخانه‌ای» لقبی است که به سینمای دهه ۶۰ داده شده که همان سال‌های تغییر ریل سینمای ایران بعد از پیروزی انقلاب است. این دوران تداعی‌کننده نام یک چهره شاخص در عرصه فرهنگ و سینما نیز هست؛ سیدمحمد بهشتی. برای اینکه بدانیم نگاه او به «سینمای سیاسی» در سال‌های مدیریتش در بنیاد سینمایی فارابی و البته دبیری جشنواره فیلم فجر (سال‌های ۱۳۶۲ تا ۱۳۷۳) چه بوده، به سراغش رفتیم. بهشتی در این گفت‌وگو از روزگاری می‌گوید که غیرسیاسی‌ترین فیلم‌ها اتفاقا سیاسی‌تر ظهور و بروز پیدا کردند و از فیلم «خانه دوست کجاست؟» عباس کیارستمی یاد می‌کند که در هیچ‌گونه طبقه‌بندی فیلم سیاسی نمی‌گنجد؛ اما به‌مثابه یک فعل سیاسی عمل کرده بود. او همچنین از فشارهای بسیار زیاد جریانات سیاسی گفت که درخواست‌شان از آنها تولید «سینمای پروپاگاندا» بوده تا منویاتشان را پیش ببرند؛ در ادامه این گفت‌وگو را می‌خوانید.

این گفت‌وگو را در صفحه ۱۱ بخوانید

موج اعتراض مشترکان تهرانی به آبونمان ۲۰ هزار تومانی مخابرات ادامه دارد

مکالمه اجباری

مخابرات می‌گوید در ازای آبونمان ۲۰ هزار تومانی، ۴۴۴ دقیقه مکالمه رایگان شهری در نظر گرفته است

گزارش تیتر یک را در صفحه ۴ بخوانید

واکنش شرکت تأمین و انتقال آب خلیج فارس به گزارش «شرق»

انتقال آب خلیج فارس رؤیایی که به واقعیت پیوست

۴

«شرق» ادعای واشنگتن درباره گزینه نظامی علیه ایران را بررسی می‌کند

جنگ روانی یا تکمیل سناریوی فشار

۳

بهترین گزینه برای نیمکت تیم ملی

تیم ملی فوتبال ایران مطابق با پنج دوره قبلی حضورش در جام جهانی، این بار در قطر و در ششمین تجربه‌اش دوباره از مرحله گروهی کنار رفت تا کی‌روش، مردی که قرار بود قهرمان ایران در این جام باشد، بدون دستاوردی به کارش در جام جهانی پایان دهد. این مرد پرتغالی که یک بار با پرتغال و سه بار با تیم ملی فوتبال ایران فرصت حضور در جام جهانی را به دست آورده، با کارنامه‌ای ضعیف در جام جهانی، دوباره پرسش‌ها درباره توانایی‌هایش را به خط اول برگردانده است. او فقط یک بار با پرتغال توانسته از مرحله گروهی صعود کند که حاصل همان جام هم برایش یک برد مقابل کره‌شمالی بود و دو تساوی و یک شکست. با این وجود، در این دوره، مسئولان فدراسیون فوتبال، تعدادی از بازیکنان تیم ملی و البته عده‌ای از مسئولان دولت با امید به اینکه این بار این مرد پرتغالی می‌تواند گره‌گشا باشد، در تحلیلی که اشتباه از آب درآمد، او را بعد از دو ناکامی به همراه تیم‌های کلمبیا و مصر به ایران برگرداندند.

این گزارش را در صفحه ۹ بخوانید

پرونده «شرق» از یک روز جهانی پرحاشیه در ایران

معلولان در ایران روز جهانی ندارند چون غم نان دارند

۶

یادداشت

شادمانی برای دشمنان

مهرداد احمدی‌شیخانی

انقلاب‌ها معمولا یک شعار محوری دارند که ماهیت و آرمان آنها را مشخص می‌کند و پایبندی به آن شعار، نشانگر تعهد انقلابیون به آنچه ابراز داشته و هدف قرار داده‌اند، است. اگر اولین انقلاب مدرن را انقلاب فرانسه بدانیم، می‌توان با دقت در شعار آن، به موضوع تعهد انقلابیون به شعار اصلی و محوری آن پی برد. شعار انقلاب فرانسه این بود: «آزادی، برابری، برادری». در کنار این شعار، شعارهای دیگری مانند «دوستی، نیکی، علم، اتحاد» هم مطرح بود، ولی آنچه در بین انقلابیون فرانسوی محبوبیت عمومی یافت، همان شعار «آزادی، برابری، برادری» بود و همچنان هم هست. انقلابیون در ابتدا فقط شعار «آزادی» می‌دادند، بعد از مدتی شعار «برابری» نیز به آن افزوده شد تا سرانجام «ماکسیمیلیان روبسپیر» در جزوه «درآمدی بر تشکیلات گارد ملی»، تألیف ۱۷۹۰، این شعار را با افزودن عبارت «برادری» تکمیل و به شکل نهایی درآورد و همین هم شد شعار اصلی انقلاب فرانسه. انقلابیون فرانسوی برای اینکه معنای این شعار را معلوم کنند، برای هریک توضیحی آوردند که به‌طور مختصر این‌گونه است: ابتدا برای معنای آزادی در سال ۱۷۸۹ گفتند «آزادی را انجام هر عملی گویند، بدون آزاررسانیدن به دیگری. انجام حقوق طبیعی هیچ‌کس به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند محدود شود، مگر هنگامی که با حقوق افراد دیگر جامعه تعارض پیدا کند. محدودیت مذکور فقط توسط قانون مشخص می‌شود» و این یعنی در صورت عدم تصریح ماده قانونی مشخص، هیچ محدودیتی برای آزادی افراد وجود ندارد. در تعریف برابری هم در سال ۱۷۹۳ گفتند «همه انسان‌ها به صرف انسانیت برابر و در پیشگاه قانون یکسان هستند» و در نهایت برای برادری هم در سال ۱۷۹۵ آوردند که «برادری یعنی در کنار هم بودن، چه فرانسوی باشیم چه نباشیم، همه باید برای به‌دست‌آوردن آن مبارزه کنیم تا بتوانیم به کمک آن برابری و آزادی خود را جاودانه کنیم» و این‌گونه بود که شعار انقلاب فرانسه تکمیل شد. انقلاب اسلامی سال ۵۷ کشورمان نیز یک شعار اصلی داشت؛ «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی». این شعار در ابتدا این‌گونه بود «استقلال، آزادی، حکومت اسلامی» که پس از سخنرانی حضرت امام(ره) در پاریس که «جمهوری به همان معنایی که همه‌جا جمهوری است»، نوع حکومت ایران را پس از پیروزی انقلاب معلوم کرد و در توضیح آن فرمودند «اینکه ما جمهوری اسلامی می‌گوییم برای این است که هم شرایط منتخب و هم احکامی که در ایران جاری شده، اینها بر اسلام متکی است، لکن انتخاب با ملت است. طرز جمهوری هم همان جمهوری است که همه‌جا هست» و به این ترتیب شکل نهایی شعار اصلی انقلاب معلوم شد؛ «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی». اما این شعار در گذر این چهار دهه پرسش‌هایی را در مقام عمل پیش‌روی خود دید.

ادامه در صفحه ۵

یادداشت

ضرورت فهم قانون اساسی در پرتو مشروطه‌خواهی فراملی

به بهانه ۱۲ آذر، روز قانون اساسی

حسن وکیلیان*

جووانی سارتوری، استاد درگذشته علوم سیاسی دانشگاه استنفورد، معتقد بود مردم در غرب قانون اساسی را گرامی می‌دارند، زیرا این نهاد از نظر آنها به معنای شناسایی حقوق بنیادین و سازماندهی نهادهای حکومت به نحوی است که درنهایت در خدمت حفاظت از حقوق بنیادین یادشده باشد. در مجموع قانون اساسی با چنین وصفی پادزهر جباریت و خودسری تلقی می‌شود و مردم از این مفهوم عطر آزادی، برابری و دموکراسی استشمام می‌کنند و همین است که آن را نزد ایشان خواستنی می‌کند.

قانون اساسی محصول جنبش مشروطه‌خواهی (constitutionalism) است که آن نیز خود ثمره عصر روشنگری است. این جنبش و مفاهیم برآمده از آن گرچه در دامان کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی پرورده شده است، اما با ظهور هر موج دموکراسی‌خواهی به موطن خود محدود و محصور نمانده است. به‌طور مشخص درباره نهاد قانون اساسی اکنون از ۱۹۳ کشور عضو سازمان ملل، تقریبا همه واجد یکی از انواع آن هستند. با وجود این، گرچه همه کشورها از منظر توصیفی قانون اساسی دارند، اما از منظر هنجاری به سختی می‌توان آنها را در زمره حکومت‌های مشروطه (constitutional) یا مقید به قانون طبقه‌بندی کرد. این مقبولیت جهانی نظام‌های مشروطه و نماد بارز آن یعنی سند قانون اساسی است که حکومت‌ها را وامی‌دارد صرفا ظاهر و پوسته‌ای از آن را برگیرند و آنگاه ذیل همان ظاهر، با قدرت بی‌مهار نرد عشق ببازند. در چنین وضعیتی مردم چنین سرزمین‌هایی مدام از خود می‌پرسند پس این بساط و دفتر و دستک قانون اساسی به چه کار می‌آید؟ اگر قرار باشد مناسبات ما با دولت‌ها بر همان مهر و نشان باشد که پیش از تصویب قانون اساسی بوده است، دیگر بود و نبود آن چه معنا و فایده‌ای دارد؟ اینها گرچه پرسش‌های بسیار درست و مهمی است، اما پاسخ روشن و سرراستی ندارد. آنچه مسلم است اینکه اکنون بر همه مشتاقان آشکار شده که با صرف تدوین و تصویب سند قانون اساسی به رسم دموکراسی‌های استقراریافته نمی‌توانند معشوق آزادی را در کنار بگیرند. به عبارت دیگر، با حلوا حلوا کردن کام آرزومندان شیرین نمی‌شود. واقعیت این است که دیرزمانی است که دوره برخوردهای فرمالیستی و خوش‌خیالی‌های ایدئالیستی با مقوله قانون اساسی گذشته است و اکنون معلوم شده که با پدیده به‌راستی پیچیده‌ای روبه‌رو هستیم. اکنون آشکار شده است که نمی‌توان با به‌هم‌آمیختن هرچه خوب انگاشته می‌شود و کنارهم‌گذاشتن مفاهیمی که گاه با هم در تضاد و تزاحم جدی هستند، انتظار نتایج مطلوب داشت. نمی‌توان انتظار داشت با نام‌بردن از استقلال قوا، نظام ریاستی یا پارلمانی و ردیف‌کردن فهرست بلندبالایی از حقوق و آزادی‌ها و نظایر آن نان گندمی به کف آورد که در دست دیگر مردم دنیاست. نمی‌توان از منطق درونی و ضرورت‌های طراحی یک قانون اساسی عقلانی و اقتضائات ذاتی آن چشم‌پوشی کرد ولی با استناد به برخی اصول آن توقع آزادی داشت. باید کمی از ساده‌نگری و ساده‌اندیشی فاصله گرفت: «صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی». اگر شرایط تحقق یک نظام مشروطه را به دو قسم کلی شرایط عینی و شرایط ذهنی دسته‌بندی کنیم، در قسم شرایط ذهنی موضوع را باید در حد باورمندی و درونی‌شدن ارزش‌ها و اصول حکومت مشروطه یعنی کرامت انسان به عنوان ارزش محوری؛ آزادی و برابری و حاکمیت بر سرنوشت خویشتن به عنوان ارزش‌های پشتیبان؛ حکومت قانون، تفکیک قوا و کنترل قضائی به‌عنوان اصول بنیادین حکومت مشروطه دنبال کرد. مسئله پذیرفتن منظومه‌ای از ارزش‌ها، اصول، قواعد و رویه‌هایی است که به نحو معناداری در ارتباط متقابل با یکدیگر یک سیستم یا نظام معنادار را تشکیل می‌دهند و با یکدیگر سازگارند. خروجی مجموعه این ارزش‌ها و اصول و رویه‌ها درنهایت باید پاسداشت کرامت انسان باشد و به نظر می‌رسد تنها با این نگاه سیستماتیک به مفهوم قانون اساسی است که چنین نتیجه‌ای می‌تواند حاصل شود. اکنون در سطحی عمیق‌تر این پرسش مطرح می‌شود که چگونه می‌توان به این ارزش‌ها و اصول باورمند شد؟ یا چگونه می‌توان آن را درونی کرد؟ از میان اسباب و لوازم متعددی که در حوصله این یادداشت نیست می‌توان به نکته کوتاهی اشاره کرد. به نظر می‌رسد این اصول و ارزش‌ها به دلیل کلیت و عدم تعینی که دارند همواره می‌توانند مورد تفسیرهای گوناگون قرار گیرند تا جایی که گاه پاره‌ای از این برداشت‌ها ممکن است در ضدیت کامل با مفهوم اصیل و تکامل تاریخی خود معنا شوند. این احتمال به‌ویژه زمانی بیشتر می‌شود که قانون اساسی را صد درصد پدیده‌ای بومی یا داخلی تلقی کنیم. پایبندی به مفهوم دولت-کشور برآمده از معاهده وستفالی و اعتقاد به مفهوم حاکمیت در معنای کلاسیک، کاملا مستعد چنین برداشتی است. به عبارت ساده‌تر پایبندی به این مفهوم به شکل کلاسیک آن که همان عبارت‌الاخرای چاردیواری اختیاری است می‌تواند در صورتی که شرایط مهیا باشد اصول قانون اساسی را در شرایطی قرار دهد که موجد تفاسیری بر ضد ماهیت و فلسفه وجودی شکل‌گیری آن باشد . باید دانست که قدرت واقعی نه در ذات کلمات و عبارات کلی قانون اساسی که در ید مفسران و کسانی است که این اصول را به حرف می‌آورند. به عبارت دیگر، اختیار این مفاهیم در کف مفسران رسمی آنها قرار دارد. در واقع این تفسیر همین ارزش‌ها و اصول کلی پشت کلمات و مندرجات قانون اساسی است که به آنها تعین می‌بخشد و خروجی نهایی آنها را تعیین می‌کند. و اینجا درست همان‌جایی است که می‌توان از یک تفسیر مرجع یا معیار سخن به میان آورد.

ادامه در صفحه ۵